



دردم

# کاندیداتوری بهشتی خیلی‌ها را نگران کرد...

«شهید بهشتی و اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری»  
در گفت و شنود شاهد یاران با پروفیسور احمد خلیلی

«پروفیسور احمد خلیلی، دانشمند بلند آوازه ایرانی که از اقامت او در پاریس بیش از نیم قرن می‌گذرد، در خرداد ماه سال جاری مسافرتی به ایران داشت. او که خواهر زاده مرحوم آیت‌الله کاشانی است، در بسیاری از عرصه‌های مبارزات ضد استعماری با او همگام بوده و گفتنی‌های فراوانی از آن رویدادهای تاریخی دارد. دکتر خلیلی پس از رویداد ۲۸ مرداد با سرخوردگی از دخالت بیگانگان و سرسپردگی حاکمان وقت از ایران به فرانسه مهاجرت کرد و از آن تاریخ تا چندی پیش به تدریس «جامعه‌شناسی سیاسی» در دانشگاه سوربن مشغول بود. با او در بازگویی زوایای پنهان و پیدای کاندیداتوری شهید بهشتی در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری به گفت‌وگو نشستیم که حاصل آن در پی می‌آید.»

گفتم: «گمانم که بنی صدر منتظر شماست.» گفت: «بله می‌دانم. شما صحبت خودتان را بفرمایید.» همان جافهمیدم که با همان زیرکی فوق‌العاده‌اش، او را خوب شناخته و به همین دلیل، آن قدرها توجهی به او نمی‌کند. این نکته برای من بسیار جالب بود و متوجه شدم که با یک آدم معمولی، روبه‌رو نیستم. البته من از همان پاریس بنی صدر، قطب زاده و بقیه را می‌شناختم و می‌دانستم ماجراهایشان از چه قرار است. ولی دکتر بهشتی که آشنایی‌های مرا با این دارو دسته نداشت، برایم عجیب بود که چطور اینها را خوب می‌شناسد.

بار دوم چگونه، کی و در کجا با شهید بهشتی ملاقات کردید و درباره چه موضوعاتی صحبت کردید؟  
بار دوم وقتی به ایران آمدم، باز به دکتر بهشتی تلفن زدم که بروم و با او صحبت کنم. گفت: «صبحها می‌خواهید یا بیدارید؟» گفتم: «من همیشه از ساعت ۵ صبح بیدارم.» گفت: «پس موقع نماز صبح بیا مرکز حزب در سرچشمه.» رفتم. وقتی وارد شدم، داشت نماز صبحش را می‌خواند. پس از نماز گفت جای آوردند. گفتم: «آمده‌ام مطلبی را به شما بگویم. کار مجلس خبرگان تمام شده. قانون اساسی هم تنظیم شده و قرار است به آرای عمومی گذاشته شود. انتخابات ریاست جمهوری در پیش است. پیشنهاد بدهید همه کسانی که کاندید ریاست جمهوری می‌شوند، درخواستهایشان را به مجلس خبرگان بدهند، چون اعضای مجلس خبرگان نماینده مردم هستند و می‌توانند در این مورد تصمیم بگیرند و نیازی به فراندوم برای انتخاب رئیس جمهور نیست.»

چرا این پیشنهاد را دادید؟  
در انتخابات ریاست جمهوری فعل و انفعالاتی را می‌دیدم که مرا به شدت نگران می‌کرد. مثلاً یادم هست آدمی به اسم نیک‌مراد خودش را کاندید کرده بود. این آدم در آلمان درس می‌خواند و از دانشگاه بیرونش کرده بودند. اگر مجلس خبرگان، کار انتخاب رئیس جمهور را به عهده می‌گرفت، اولاً

از چه زمانی و چگونه با شهید بهشتی آشنا شدید؟  
برادر من دکتر عباس خلیلی که این روزها بازنشسته شده‌اند، در ایامی که مرحوم آیت‌الله میلانی، آقای بهشتی را برای اداره و تقویت مسجد همامبورگ فرستادند، در آنجا طبابت می‌کردند. من از طریق ایشان با دکتر بهشتی آشنا شدم. دکتر بهشتی، زبان آلمانی را در آنجا یاد گرفت و زبان فرانسه را هم کمی در پاریس آموخت.

از ویژگیهای شخصیتی شهید بهشتی چه نکات برجسته‌ای در ذهن شما هست؟

دکتر بهشتی مردی بسیار باهوش و زیرک بود و به هیچ وجه لزومی نداشت که درباره مسائل مختلف با او بحث کنید. یک اشاره کوچک که به مطلبی می‌کردی، واقعاً تا انتها می‌فهمید و متوجه می‌شد و ابتدائاً نیازی به توضیح و شاخ و برگ نبود. بسیار سریع‌الانتقال و دقیق بود. نکته‌ای که من در دیگران ندیدم یا به ندرت دیدم. یک تقویم کوچک جیبی داشت و همه مسائل را در آن یادداشت می‌کرد. منظورم فقط قرارملاقاتها و برنامه‌ریزی‌ها نیست. او هر نکته بدیعی را هم که می‌شنید، فوراً می‌نوشت.

می‌گویند که حتی برخی خصوصیات مخاطب را هم یادداشت می‌کرد.

این را شنیده‌ام ولی یادم هست که به سرعت، افراد را می‌شناخت و به اصطلاح عامه، فوراً می‌فهمید هر کسی چند مرده حلاج است.

آیا در این مورد خاطره‌ای دارید؟

بله. برای تعطیلات به ایران آمده بودم. دوره‌ای بود که شهید بهشتی مجلس خبرگان را اداره می‌کرد. تلفن زدم و به او گفتم که می‌خواهم بیایم شما را ببینم. گفت فلان ساعت، بین دو جلسه مجلس خبرگان بیا. رفتم و دیدم منتظر من است و متوجه شدم که بنی صدر هم چند متری آن طرف تر روی صندلی نشسته و منتظر صحبت کردن با آقای بهشتی است.

دکتر بهشتی مرد بسیار باهوش و زیرکی بود و به هیچ وجه لزومی نداشت که درباره مسائل مختلف با او بحث کنید. یک اشاره کوچک که به مطلبی می‌کردی، واقعاً تا انتها می‌فهمید و متوجه می‌شد و ابتدائاً نیازی به توضیح و شاخ و برگ نبود. بسیار سریع‌الانتقال و دقیق بود. نکته‌ای که من در دیگران ندیدم یا به ندرت دیدم. یک تقویم کوچک جیبی داشت و همه مسائل را در آن یادداشت می‌کرد



این جور آدمها کاندید نمی شدند، ثانیاً کسی روی حرفی که نمایندگان مجلس خبرگان می زدند، حرف نمی زد.

شهید بهشتی چه پاسخی دادند؟ چند دقیقه ای فکر کرد و گفت، «بگذارید هر کس که دلش می خواهد کاندید شود و این کار به شکلی طبیعی، انجام پذیرد.» آیا قرار بود شهید بهشتی هم کاندید شوند؟

بله و من از این بابت، فوق العاده خوشحال شدم، ولی البته اگر ایشان کاندید می شد، دکان خیلی ها تخته می شد، به همین دلیل نگران شدند و به دست و پا افتادند و سعی کردند نگذارند این وضع پیش بیاید. بنی صدر هم که از همان پاریس، حمایت برخی از چهره های شاخص را برای خود به دست

گفتم، «در جایی که فردی چون بنی صدر، رئیس جمهور باشد، نمی مانم.» من واقعاً ناراحت بودم، چون می دانستم چقدر بی مایه است. دکتر بهشتی دست مرا گرفت و گفت، «نه آقا! شما نباید این واکنش را نشان بدهید. باید بمانید.» گفتم، «من کارم آنجاست و تردید ندارم که این آدم، مملکت را به خاک و خون می کشد.» و انصافاً اگر قدرت امام نبود، او با سازشکاری با دارودسته منافقین، یک جور تروریسم دولتی را پایه ریزی می کرد



امام می خواستند این تلقی پیش نیاید که حکومت اسلامی یعنی حکومت روحانیون، ولی به نظر من کسانی که زمینه ها را برای ریاست جمهوری بنی صدر آماده می کردند، از این صحبت امام نهایت سوء استفاده را کردند. من با این که از سالها قبل با بنی صدر مخالف بودم، اما اعتراف می کنم که او از نظر تبلیغاتی عالی عمل کرد. یعنی در واقع انواع شگردها را به کار برد.

مثلاً چه شگردی؟

یادم هست که او نهایت رندی را کرد و موقعی که از خانه امام بیرون آمد، اعلام کرد که کاندید شده است و قضیه این طور جلوه کرد که او با امام صحبت کرده و به این نتیجه رسیده که باید کاندید شود، در حالی که اصلاً موضوع به این شکل نبود. البته باز هم تأکید می کنم که این بنی صدر بود که از این دستور امام سوء استفاده کرد چرا که می شد رئیس جمهور اول مافردی غیر روحانی باشد اما زشتی های فکری و رفتاری بنی صدر را نداشته باشد.

موقعی که بنی صدر با آن وضعیت فرار کرد و به پاریس آمد، با او چه برخوردی شد؟

او گمان کرده بود به عنوان یک رئیس جمهور فراری، خیلی تحویلش خواهند گرفت. یکی دو مصاحبه بی ربط هم انجام داد، منتهی چون فرانسه درستی هم نمی دانست و حرفی هم در چنته نداشت، نشریات و رسانه ها، کنارش گذاشتند. خبرنگارها و روزنامه نگارها آدمهای عادی نیستند. آنها غالباً با آدمهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی سطح بالا سروکار دارند. چند باری به سراغش رفتند و دیدند تو خالی و بی مایه است و دیگر تحویلش نگرفتند.

در حال حاضر چه می کند؟

در جایی بیرون از پاریس اقامت کرده، چون می ترسد. از همان اول، ترس جزو ذاتش بود. در فرانسه به کسانی که به عنوان پناهنده می پذیرند، تقریباً معادل همان حقوقی که در پست سابقش می گرفته، می دهند که با آن امرار معاش کند. او نشسته تا هر چند وقت یک بار، رادیویی از یک جای بی اهمیتی به او تلفن بزند و هم مقداری پرت و پلا بگوید. قبلاً هم دیدید که گاهی به خاطر کاستن از ترس خود کارهای مسخره ای می کند، از جمله دادن دخترش به رجوی که کوس رسوایی تروریست بودنش و آن کارهای عجیب و غریبش در عراق، به آسمان رسیده است. خلاصه این که ژورنالیستهای رند فرانسوی دیدند او حرف حسابی ندارد، رهاش کردند.

و سخن آخر این که، شما شخصیت و کارنامه شهید بهشتی را چگونه تفسیر می کنید؟

به اعتقاد من، اگر دکتر بهشتی رئیس جمهور می شد، مملکت وضع بسیار بهتری پیدا می کرد و بسیاری از خسارات را تحمل نمی کردیم و کارها هم زودتر به سامان می رسید و این همه متضرر نمی شدیم. من با آن که هرگز و به هیچ قیمتی حاضر نبوده ام اشتغال سیاسی یا اجتماعی داشته باشم، اگر او رئیس جمهور می شد، با طیب خاطر تمام اشتغالتم را در پاریس رها می کردم و بدون آن که یک ریال حقوق بگیرم، هر کاری از دستم برمی آمد و هر مشورتی که به ذهنم می رسید، انجام می دادم. او حقیقتاً شخصیت بی نظیری داشت. مجلس خبرگان را به شایسته ترین وجه اداره کرد، آن هم با شخصیت های بزرگی که در آن مجلس جمع شده بودند. انقلاب ایران از حضور آدمهای بارز و زیادی محروم شد، ولی دکتر بهشتی انصافاً بی نظیر بود و فقدانش، بسیار دریغ و درد دارد.

آورده بود.

اولین برخورد شما با بنی صدر در چه زمانی روی داد؟

در فرانسه جایی هست به نام سینه اونیسورسیت، نوعی شهرک دانشجویی است که هر کشوری در آن ساختمانی دارد و دانشجویان در آن پانسیون هستند. این ساختمانها معمولاً سالن عمومی بزرگی هم دارند که در آنجا جلساتی برگزار می شوند. یک روز یکی از دانشجویان پرسید، «در این سالن جلساتی تشکیل می شود. مگر شما ایرانی نیستید؟ چرا نمی آید؟» این موضوع مربوط به سالها قبل از ورود امام به پاریس است. به آن دانشجوی گفتم که وقت ندارم و راستش این بود که حوصله اش را نداشتم. در آن جلسات افراد مختلف از جناح های گوناگون می آمدند. چپ، راست، توده ای، مذهبی، خلاصه همه بودند. بالاخره با اصرار آن دانشجوی رفتم و دیدم یک نفر می خواهد جلسه را اداره کند، ولی بنی صدر به او دشنام بدی داد و گفت حق نداری حرف بزنی. من هم بالاخره شور معلمی در سرم بود و خیلی به من برخورد از جا بلند شدم و گفتم، «شما که دم از آزادی می زدید و برای دفاع از آزادی، اینجا جمع شده اید، چرا اولین اصل آزادی را رعایت نمی کنید و نمی گذارید آدمها حرفشان را بزنند؟» این اولین باری بود که من به شکل علنی با بنی صدر، سرشاخ شدم.

هنگامی که قرار شد روحانیون در اولین انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا نشوند، شما چه تحلیلی کردید؟

